

بررسی حکم منجزات مرض موت از دیدگاه فقهای امامیه

جواد صالحی^۱، منصوره بکایی جوپاری^{۲*}

۱ و ۲. عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور کرمان

(تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲۸؛ تاریخ تصویب: ۹۱/۰۱/۲۸)

چکیده

"مرض موت"، وضعیت فرد بیماری است که عارضه بیماری او سبب می‌شود که دارفانی را وداع گوید. تاثیر این وضعیت بر "منجزات" وی مورد اختلاف فقها قرار گرفته است. برخی از فقها، منجزات را مانند وصیت دانسته‌اند، ولی برخی دیگر به این تحدید معتقد نبوده و بر آزادی عمل بیمار را همچنان که در زمان صحت او وجود داشته است؛ تأکید نموده‌اند. در هر حال، هر کدام برای عقاید خود دلایلی ابراز داشته‌اند که بررسی و نقد این دلایل، موضوع این نوشتار است.

واژگان کلیدی

مرض موت، حجر، تصرفات مالی، منجزات، وصیت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اهلیت انسان برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن وی شروع می‌شود و با مرگ او به پایان می‌رسد؛ لیکن وضعیتی در میان صحت مزاج و مرگ وجود دارد که در تعبیر فقها از آن با عنوان «مرض موت» یاد شده است. مرض موت یا بیمار جسمی مشرف به مرگ، وضعیتی است که شخص را در حالت فوق العاده‌ای قرار می‌دهد، به نحوی که مشخص نیست آیا او محجور و فاقد اهلیت است یا نه؟ و آیا منجزات او که بدون عوض می‌باشد^۱، دارای اعتبار است یا خیر؟

مرض موت، ترکیبی اضافی (انصاری، ۱۴۲۲، ج ۹، ص ۱۲) است که فقها در تعاریف خود از آن، نظر متحدی ندارند؛ بلکه دیدگاه آن‌ها در شرایط تحقق و آثار مترتب بر آن، متفاوت است. برخی به بیماری موجد ترس از مرگ (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۲۸، ص ۴۶۵؛ محقق کرکی، ۱۴۱۰، ج ۱۱، ص ۹۶ و اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۰۵) و برخی دیگر، به بیماری مسبب مرگ (یزدی، بی تا، ص ۲۱۵) و عده‌ای به بیماری منتهی به مرگ (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۶۵ و علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۲۹؛ سیوری، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۲۲ و خوانساری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۶۹) و برخی دیگر به بیماری عاجزکننده (اتاسی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۵) اشاره کرده‌اند.

"منجز"، اسم مفعول از مصدر تنجیز است که در لغت به معنای وفا کردن به وعده و انجام دادن کار و قطعیت بخشیدن به آن و در اصطلاح عبارت از هر گونه تملیک یا فک یا ابراء، در خصوص مال یا حق فعلی است نسبت به مال، که به طور شرعی صورت می‌گیرد؛

۱. اگر تصرفات بیمار، معاوضی و نه محاباتی یا مجانی باشد، بی تردید از اصل مال نافذ است و در آن هیچ خدشه‌ای وارد نشده است؛ مثل بیعی که با ثمن معمولی انجام گرفته، یا اجاره‌ای که با اجرت المثل منعقد شده باشد (مغنیه، ۱۴۰۲، ج ۵، ص ۴۷۶ و نیز؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۶۲۰). همچنین اگر بیمار، برای آسایش و نیازهای خود هزینه کند؛ مثل این که لباس گران قیمتی بخرد و یا از خوراک و آشامیدنی‌های مختلف لذت ببرد و یا سفرهای مختلف انجام دهد و یا در جهت دارو و درمان خود هزینه کند؛ تمام این تصرفات صحیح بوده و کسی از ورثه و غیر آن‌ها نمی‌تواند ایراد بگیرند؛ زیرا آن‌ها چیزی را از دست نداده‌اند. بنابراین، در تصرفات معوض فرد مالکیت تامه بر اموالش دارد و ضرری نه متوجه خود فرد و نه دیگران می‌شود.

بدون این که از قبل در این خصوص تعهد و الزامی وجود داشته باشد (یزدی، بی‌تا، ص ۲۱۳). در وصیت منجز بیمار، تصرفات تبرعی یا تصرفات محاباتی (فیض، ۱۳۸۲، ص ۳۷۶)، در دوران بیماری که به مرگ او می‌انجامد؛ در اموال خویش صورت می‌گیرد که اثر آن را به تحقق امری موکول نمی‌کند و به محض تصرف، نتیجه مورد نظر به دست می‌آید (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۲۷۵). از این رو، مشخص است که عناصر منجزات شامل؛ حقوق بودن عمل و تبرعی یا محاباتی بودن عمل است^۱ (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۶).

در حکم تصرفات تبرعی مرض موت، تردید واقع شده است؛ یعنی اگر بیمار، مالی را، اعم از این که آن مال، عین یا منفعت یا طلب یا حق باشد، چه بدون عوض یا با عوض کم‌تر به دیگری منتقل کند، یا ذمه کسی را که بر گردنش حقی دارد بری نماید؛ اختلاف است که آیا این تصرفات مطلقاً نافذ و صحیح است یا خیر. در میان فقیهان امامیه، در این زمینه، دو نظریه عمده وجود دارد که بررسی این در نظریه و مستندات هر یک و سپس نقد و تحلیل آن‌ها، موضوع این نوشتار است.

نظریه اول: ممنوعیت بیمار در مازاد بر ثلث

گروهی از فقهای امامیه، با آزادی عمل بیمار در تصرفات خود مخالف هستند؛ لیکن تصرفات بیمار را در اموال خود تا محدوده ثلث نافذ می‌دانند (نجفی، ۱۳۹۷، ص ۶۳؛ خمینی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۲؛ خویی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۴۹ و خوانساری، ۱۳۸۹، ص ۳۷۵). این دسته از فقها برای اثبات نظریه خود به دلایلی استناد می‌کنند که در ذیل به بررسی و نقد آن‌ها می‌پردازیم:

۱. ولیکن اتلاف و تسبیبی را که بیمار مرتکب می‌شود، شامل منجزات نمی‌شود؛ زیرا این موارد هم عمل حقوقی نیستند. از طرفی، آن چه از حقوق که به سببی از اسباب در مرض موت بر انسان واجب است؛ مانند دیون و کفاراتی که به مال در ذمه تعلق می‌گیرد؛ بنا بر اجماع از اصل مال خارج می‌شود و مشمول حکم منجزات نیست (آل بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۰). همچنین انفاقات او و عائله‌اش و مخارج مهمان‌داری، از مصادیق منجزات محسوب نمی‌شوند. ضمن آن که صدقات بیمار برای شفا یافتن و سلامت خود، نیز به معاوضات ملحق می‌شود است و از منجزات محسوب نمی‌گردد.

روایات

صحیح‌ه شعیب بن یعقوب، از جمله این روایات است. از حضرت اباعبدالله (ع) سؤال شد: "مردی می‌میرد چه مقدار از مالش حق اوست؟" حضرت فرمود: "یک سوم مالش" (طوسی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹ و حرعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۲۷۴). خبر عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) سند دیگری در این زمینه است. از حضرت سؤال شد: "هنگام مرگ چه مقدار از مال برای شخص است؟" امام (ع) فرمود: "شخص هنگام مرگ، اختیار ثلث مالش را دارد؛ اگرچه وصیت نکرده باشد" (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۱۳۹). سند دیگر فقها، خبر ابی بصیر از امام صادق (ع) است. از امام صادق (ع) در مورد مردی که می‌میرد، پرسیده شد: «چه مقدار از مالش برای اوست؟» امام (ع) فرمود: «ثلث آن» (طوسی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹). خبر ابی ولاد از امام صادق (ع) نیز در تایید همین مساله به کار گرفته شده است. از امام صادق (ع) در مورد مردی سؤال شد که به زنش بدهی داشت و زن در حین بیماریش او را بری کرد. امام (ع) فرمود: «بلکه به او بخشیده است و هبه او به وی جایز است و از ثلث حساب می‌شود، در صورتی که مالی از خود ترک کرده باشد» (حرعاملی، بی‌تا، ص ۲۷۸). خبر دیگر در این مساله، خبر سماعه است که از اباعبدالله (ع) در مورد عطیه پدر به پسرش پرسید. حضرت فرمود: «اگر در زمان سلامت اعطا کرده باشد، صحیح است؛ چراکه مال اوست و هر کار بخواهد می‌تواند انجام دهد؛ اما هنگام بیماری صلاحیت انجام دادن هر کاری را ندارد» (حرعاملی، بی‌تا، ص ۳۰۰).

بررسی مستندات مذکور نشان می‌دهد که این دلایل قابل نقد هستند؛ چراکه اولاً؛ برخی از روایات مذکور دارای ضعف سندی است که با هیچ شهرتی جبران نشده است. ثانیاً؛ در بررسی صحیح‌ه شعیب بن یعقوب، از به کار رفتن واژه «فوت کردن» استنباط می‌شود که این صحیح‌ه مختص وصیت است (روحانی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۴۹). ثالثاً؛ در خبر سماعه ایرادی وجود دارد و آن این که، شاید عبارت «صلاحیت ندارد» حمل بر کراهت شود؛ به خاطر این که برخی از اولاد را بر بعض دیگر ترجیح ندهد (حسینی شیرازی، بی‌تا، ج ۵۰، ص ۲۵۰). رابعاً؛ در دلالت خبر ابی ولاد از امام صادق (ع) بر موضوع اشکال است و مورد قبول هیچ یک از فقها نیست. بنابر اجماع فقها برای ما فی الذمه درست است؛ ولی هبه آن

درست نیست. این در حالی است که عبارت روایت برعکس این حکم است. پس، چگونه می‌توان به این روایت که حکم آن بر عکس و وارونه و سند آن نیز ضعیف است، استناد کرد؟ (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۳۰۶). خامساً؛ برخی از روایات، بویژه آن‌ها که بر منع تصرف بیش از ثلث در آخر عمر یا در هنگام مرگ دلالت دارند؛ ظهورشان در وصیت تا منجزات بیش‌تر است؛ زیرا عبارات «یموت» و «میت» به کار رفته در آن‌ها، ظهور در تصرفات بعد از مرگ دارند (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۵۷). بعضی از فقیهان، منظور از این عبارات را مرض موت می‌دانند؛ ولی حمل آن‌ها بر معنای مذکور بدون قرینه، خلاف معنای ظاهری و قواعد لفظی است. در روایاتی هم که تعبیر «عند موته» به کار رفته، باید آن را هم حمل بر وفات کرد؛ زیرا لفظ «عند»، اقتضای مصاحبت و همراهی دارد (خوانساری، ۱۳۸۹، ص ۳۷۳).

مقایسه تصرفات معلق و منجز بیمار

برخی از فقها، با مقایسه منجزات و وصایای بیمار، به وحدت مناط میان این دو موضوع قائل شده‌اند و معتقدند که این دو موضوع باید از لحاظ حکم نیز یکسان باشند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۳۰۷ و نیز؛ سیوری، ۱۴۰۴، ص ۴۲۲)؛ لیکن علت حکم انحصار وصیت به ثلث ترکه، جلوگیری از اضرار به ورثه و رعایت حقوق آن‌ها می‌باشد و همین علت در منجزات بیمار نیز وجود دارد. در نتیجه اشتراک در علت، مقتضی اتحاد در حکم است (علامه حلی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۴۱۵). بنابراین، وقتی که وصایا از ثلث نافذ باشند، منجزات هم الزاماً باید تا ثلث ترکه معتبر باشد. وانگهی به عقیده برخی دیگر، اگر منجزات از اصل ترکه باشد؛ بیمارانی که قصد حرمان ورثه را از ترکه دارند، به تصرفات منجز متوسل خواهند شد و با این اقدام، حکم الزام آور محدودیت در وصیت، عملاً نادیده گرفته می‌شود و حکم منع حرمان ورثه مجاز خواهد شد و حال آن که این، برخلاف تدابیر شارع است و باعث اختلال در حکمت وصیت می‌شود. بنابراین، با متحد ساختن حکم تصرفات منجز و معلق، از فرار اشخاص از مقررات جلوگیری خواهد شد (علامه حلی، ۱۴۱۵، ص ۴۱۶ و نجفی، ۱۳۹۷، ص ۷۱).
این دلیل نیز قابل نقد است؛ زیرا که اولاً؛ معلوم نیست جلوگیری از اضرار ورثه و

رعایت حق آن‌ها، علت یا مقتضی حصر وصیت به ثلث اموال باشد. شاید این امر، حکمت حصر وصیت باشد، نه علت آن؛ زیرا علت، چیزی است که حکم از لحاظ وجودی و عدمی دائرمدار آن باشد؛ ولی منجزات، همیشه با اضرار ورثه همراه نیست (میرزای قمی، ۱۴۱۷، ص ۷۵). ثانیاً؛ اگر محرومیت ورثه علت بطلان تصرفات بیمار محسوب شود، اشخاص سالم هم باید چنین حقی داشته باشند. این وضعیت، بویژه در مورد کهنسالان که به علت سن بالا احتمال مرگشان قوی است، یا اشخاصی که حکم اعدامشان صادر شده و یا در معرض غرق و سایر خطراتی واقع شده‌اند که مرگشان حتمی است؛ به مراتب محسوس‌تر است. به تعبیر دیگر، همان طور که ممکن است مریض درصدد حرمان وارث خود برآید، اشخاص مذکور ممکن است درصدد آن برآیند. ثالثاً؛ مقایسه وصیت و منجزات، قیاس مع الفارق است؛ زیرا عدم نفوذ وصیت زاید بر ثلث، به واسطه تصرف در ملک ورثه پس از مرگ وارث است و به همین جهت، متوقف بر اجازه وارث است؛ ولی منجزات، تصرف مالک در ملک خودش می‌باشد. بنابراین، قیاس این دو به هم مع الفارق است. رابعاً؛ وصیت اشخاص، اعم از سالم و مریض تا ثلث ترکه نافذ است. بنابراین، بهتر است گفته شود که منجزات اشخاص سالم و مریض نیز دارای حکم واحد و نافذ و معتبر است. به عبارتی، از آن جا که تصرفات معلق بر مرگ، در ملک ورثه است و محدود نمودن به ثلث برای سالم و بیمار یکسان است؛ در تصرفات منجز نیز، چون در ملک خود انسان صورت می‌گیرد، علی‌الاصول نباید بین سالم و بیمار فرقی باشد. همان گونه که فرد سالم حق هرگونه تصرفی در اموال خود را دارا می‌باشد، برای شخص بیمار چنین حقی متصور می‌باشد (اسلامی پناه، ۱۳۸۱، ص ۴۱).

تضرر ورثه به واسطه تعلق حق آن‌ها به اموال بیمار

دلیل دیگر فقها برای اثبات نظریه خود، استناد به دلیل تضرر ورثه به واسطه تعلق حق آن‌ها به اموال بیمار است. از نظر ایشان، اموال بیمار در طی دوره بیماری، متعلق حق ورثه است. لذا اگر به خروج منجزات از اصل و عدم ممنوعیت قائل شویم، سبب تضرر به ورثه شده ایم. چنین عقیده‌ای از این اندیشه به دست می‌آید که همان طور که مرگ سبب تعلق حق

ورثه به اموال متوفی است؛ مرض موت که سبب مرگ است، باعث تعلق حق ورثه به اموال مریض می‌شود (آل کاشف الغطاء، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۹۸). البته این حق، حقی دینی است و مریض موظف است که مالکیت اموال را برای ورثه حفظ کند.

لیکن این دلیل قابل خدشه است؛ زیرا اولاً؛ قبل از مرگ، هیچ حقی برای وارث در اموال مورث متصور نیست (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷، ص ۶۰۳)؛ چنان که شیخ طوسی نیز در این زمینه فرموده است: «إِنَّ حَقَّ الْوَرِثَةِ لَا يَتَعَلَّقُ بِمَالِهِ أَلَّا بَعْدَ مَوْتِهِ»؛ «حق ورثه به مال مورث تعلق نمی‌گیرد؛ مگر بعد از مرگ مورث» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۷). بنابراین، برای اثبات تعلق حق ورثه به اموال مریض، باید او را محجور تلقی و مبنایی برای این محجوریت ارائه کرد. ممکن است گفته شود بیمار با قطع امید از زندگی، انگیزه‌ای برای حفظ اموال نداشته و همین قطع امید از زندگی، مبنای حجر او می‌باشد که بر پایه چنین تحلیلی، وقتی شخص مشرف به موت است، در حکم میت تلقی می‌شود و لازمه مرده انگاشتن او، چیزی جز ترتب آثار مرگ بر او نیست؛ بدین معنا که بیمار از کلیه تصرفات، حتی تصرفات معوض در اموالش منع می‌شود و کلیه دیونش حال می‌گردد؛ اما در کلام فقها، هنگامی که اسباب حجر را برمی‌شمارند، سببی تحت عنوان "قطع امید از زندگی" به چشم نمی‌خورد. به علاوه، اگر این گونه باشد، باید در کلیه مواردی که قطع امید شخص از زندگی محرز باشد، مثل کسانی که حکم اعدام آن‌ها صادر شده یا به دلایلی مرگشان قطعی شده است؛ از تصرف در دو سوم اموال محروم شوند و حال آن که چنین حکمی صحیح نیست. نتیجه این که صرف قطع امید از زندگی، نمی‌تواند برای حجر بیمار و تعلق حق ورثه به اموال او مبنایی تلقی شود. ثانیاً؛ گرچه بیماری منتهی به مرگ، سبب مرگ است؛ حکم سبب و مسبب همیشه یکی نیست.

عدم اهلیت و فقدان اراده بیمار

ممکن است بیمار به دلیل عدم اهلیت و فقدان اراده، از تصرفات منجز مازاد بر ثلث ممنوع باشد؛ همچنان که کودک و مجنون به دلیل عدم تکامل یا اختلال در قوای دماغی، محجور دانسته شده اند (امامی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۲۴۳)؛ لیکن مبنای حقوقی حجر کودک و مجنون در

خصوص بیمار قابل تصور نیست؛ زیرا صرف داشتن بیماری جسمی، زایل کننده قصد و اراده و ادراک فرد نیست و بیمار برخلاف مجنون و کودک دارای اراده حقوقی کامل بوده و به انشای اعمال حقوقی به نحو صحیح توانمند می‌باشد؛ کما این که در حصر ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی نیز چنین قیدی دیده نمی‌شود.

حمایت از بیمار

ممکن است ممنوعیت بیمار، به دلیل حمایت از او باشد؛ همان طور که مبنای حجر سفیه رعایت مصلحت اوست؛ ولیکن بیمار برخلاف سفیه، به تشخیص و رعایت مصالح، سود و زیان خود قادر بوده و تصرفات مستقل او، غیر عقلایی و سفیهانه محسوب نمی‌شود. به عبارتی دیگر، سفیه با مریض فرق دارد و به همین جهت است که تصرفات غیرتبرعی مستقل مریض، صحیح است (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶).

اصل عدم انتقال زیاده

فقه‌ها استدلال می‌کنند که خروج منجزات از ثلث، با اصول حقوقی و عملی سازگار است؛ بدین بیان که در صورت تردید نسبت به انتقال زاید بر ثلث، تا دلیلی دوام انتقال مالکیت را قطع نکند، اصل عدم انتقال زیاده است؛ لیکن اصل عدم انتقال نیز که مورد استناد قرار گرفته است، محکوم به اصل بقای سلطنت مالک است. هر مالکی پیش از مرض متصل به موت می‌تواند از اختیار مطلق خود کمال استفاده را ببرد و هر گونه تصرفاتی را که می‌خواهد در دارایی خود صورت دهد. پس، اگر تردید پیش آمد که صلاحیت و اختیار او هنگام مرض از بین رفته یا کاهش یافته است، اصل بر بقای اختیار است؛ خصوصاً اگر چنین چیزی بخواهد از بین برود، باید به طور کل از بین برود نه این که کاهش یابد. بنابراین اگر تردیدی که در بقای صلاحیت وجود دارد، با اعمال اصل بقای سلطنت مالک از بین برود؛ به تبع آن شک در انتقال و در نتیجه اصل عدم انتقال نیز از حکومت باز می‌ماند.

به علاوه، مرجع تردید در صلاحیت مالک و انتقال مورد نظر او، شک در وجود حق وارثان بر ترکه است و اصل، عدم چنین حقی است. بنابراین، تردید وجود حق وارثان بر

ترکه با اجرای اصل عدم از بین می‌رود و سلطه مالک بدون مانع باقی می‌ماند.

عدم ممنوعیت بیمار

برخی از فقها معتقدند که برای مریض منعی وجود ندارد و تصرفات مریض از اصل مال و نه از ثلث آن، برداشته می‌شود (نجفی، ۱۳۹۷، ص ۶۳). بنا به قولی، این نظریه به اکثر فقها منسوب است و بر آن ادعای اجماع شده است (نجفی، ۱۳۹۷، ص ۷۳). علاوه بر این، صاحب ریاض بر این اعتقاد است که عدم منع مریض، از تصرف مازاد بر ثلث، در میان فقها مشهور است (طباطبائی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۵۴۵) و در میان متأخرین نیز طرفدارانی دارد (میرزای قمی، ۱۴۱۷، ص ۷۵؛ عاملی غروی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۴۹؛ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۴۷ و یزدی، بی تا، ص ۲۰۲). این دسته از فقها به دلایلی برای خروج منجزات از اصل استناد کرده‌اند که در ذیل به بررسی و نقد آنها می‌پردازیم:

کتاب

عموم و اطلاق ادله‌ای چون «أوفوا بالعقود» (مائده/۱) که بر وجوب التزام به تعهدات دلالت دارد، مقتضی نفوذ و اعتبار کامل تصرفات مریض است. به عبارت دیگر، ادله‌ای که بر لزوم معاملات دلالت دارند، عام هستند و عموم این ادله، لزوم و نفوذ تصرفات مریض را نیز، شامل می‌شود (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۴۹). از عموماتی هم مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) و «الْصَّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۱۲۸) که بر صحت و نفوذ خود این تبرعات دلالت دارند، بدون اعتبار سلامت جسمی در آنها، می‌توان آزادی عمل مریض در تصرفات را نتیجه گرفت.

سنت

از جمله روایاتی که این گروه به آن استناد کرده‌اند، قول رسول اکرم (ص) مبنی بر: «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (طوسی، ۱۳۶۵، بی تا، ص ۳۷۱ و حرعاملی، بی تا، ص ۲۷۶) است که بر وجوب التزام به تعهدات دلالت دارد و به دلیل عمومیت تعهدات، فرد بیمار را هم شامل می‌شود. روایت دیگر، روایت صحیح صفوان از مرزم از بعضی اصحاب از امام صادق (ع) است که در مورد مردی که مقداری از مالش را در بیماری بخشیده بود، نقل

می‌کند که فرمود: «اگر آن را جدا کند نافذ است و اگر به آن وصیت کرد؛ پس، از ثلث نافذ می‌باشد» (نجاشی، ۱۴۰۸، ص ۱۹۷). همچنین این روایت صحیح است و دارای دلالت صریحی بر مطلوب است و منظور از جدا کردن، این است که مال را به گونه‌ای از خود جدا کند که بین او و مال ارتباطی نباشد. به عبارتی مال را از ملک خود به وسیله عقدی منجز و قطعی، اعم از هبه یا صدقه خارج کند.

روایت دیگر، روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) است که از حضرت سوال کرده است: «مردی که فرزند دارد، آیا در گشایش است که مالش را برای خویشانش قرار دهد؟» حضرت (ع) فرمود: «مال خودش است؛ هر کار می‌خواهد با آن انجام دهد تا وقتی که مرگش فرا رسد. صاحب مال، تا زمانی که زنده است، حق دارد با مالش هر چه می‌خواهد انجام دهد؛ اگر می‌خواهد آن را ببخشد یا صدقه دهد. اگر می‌خواهد آن را رها کند، تا زمانی که مرگش فرا رسد و اگر به آن وصیت کرد، جز در ثلث نافذ نیست» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۱۸۸). بنابراین، دلالت این حدیث، بر خروج منجزات از اصل آشکار است و با عموم و اطلاقی، مریض را دربرمی‌گیرد و از حیث سند و دلالت نیز، ایرادی ندارد.

روایت دیگر، روایتی از عمار موسی سبابی از امام صادق (ع) است که حضرت فرمود: «صاحب مال، مادامی که روح در بدن دارد، نسبت به مالش از دیگران سزاوارتر است و می‌تواند آن را در هر جا که می‌خواهد، قرار دهد» (نجاشی، ۱۴۰۸، ص ۲۹۰ و روحانی، بی تا، ص ۴۸).

علاوه بر این، مشهور فقهای متقدم، به این روایات عمل کرده‌اند و طبق آن‌ها فتوا داده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۹، ص ۳۲۶). شیخ صدوق و کلینی، در کتاب‌های خود، بابتی را تحت عنوان «باب إنَّ صاحبَ المالِ أحقُّ بماله مادام حیا» آورده‌اند (ابن بابویه، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۰۱ و کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۷)؛ که این اقدام بر گرایش آن‌ها به این حکم دلالت دارد.

قاعده سلطنت

«قاعده سلطنت»، یکی از قواعد مسلم فقهی است و بر این مساله دلالت دارد که هر مالکی نسبت به مال خود دارای تسلط کامل است و می‌تواند هر گونه تصرفی، اعم از مادی و

حقوقی در آن انجام دهد و هیچ کس نمی تواند او را بدون مجوز شرعی از تصرفات منع کند. از این رو، به موجب این قاعده، اصل بر آن است که همه گونه تصرفات برای مالک مجاز است؛ مگر آن که به موجب دلیل شرعی، خلاف آن ثابت شود (محقق داماد، ۱۳۶۶، ص ۲۲۷).

مبنای این قاعده، حدیث نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» می باشد که بر مضمون قاعده دلالت صریح دارد (ابن ابی جمهور، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۸ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۷۲). ضمن این که عمل فقهای متقدم و متأخر و استناد آنان به این روایت (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۱۹) و نیز همسویی برخی از روایات وارد از ائمه اطهار (ع) (مصطفوی، ۱۴۱۷، ص ۱۳۷) و تایید آن به موجب سیره عقلا؛ بر قوت این قاعده افزوده است. از این رو، شکی نیست که مال انسان مریض، تا زمانی که روح در بدن دارد، به او متعلق است و از ملکیت او خارج نمی شود. بنابراین، فرد، حق همه گونه تصرفات مشروع و غیرحرام در آن را دارد؛ مگر آن که برای منع تصرف خاص وجود داشته باشد. او در تصرفاتش آزادی عمل دارد؛ چراکه توقف تصرفات انسان بر اجازه وارث، منافی قاعده است و عموم دلیل سلطنت، ضرورت این اجازه را منتفی می سازد.

استصحاب

بدون شک، تصرفات انسان در حال سلامت جسمی او صحیح و نافذ است. ممکن است پس از ابتلای فرد به بیماری جسمی، در بقای صحت و نفوذ تصرفات او تردید حاصل شود که منشأ آن، شک در بقای سلطنت در زمان بیماری اوست و از آن جا که سلطنت از احکام وضعی است که در حال صحت ثابت است؛ در صورت تردید؛ بقای آن استصحاب می شود و لازمه این حکم، نفوذ همه تصرفات پس از بیماری انسان است. لذا تا زمانی که سببی از اسباب حجر به طور قطع و یقین، سلطنت را از اعتبار نیندازد، بقای آن استصحاب می شود. برخی از فقها، به کمک این اصل، بقای صحت معاملات و تصرفات زمان سلامت شخص را استصحاب نموده اند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۴۱۲).

به طور کلی، نتیجه اجرای اصل استصحاب این است که منجزات مریض از اصل مال

خارج می‌شود و مرگ او یا عدم تنفیذ ورثه، در نفوذ معامله تأثیری ندارد.

نتیجه

توانایی و سلامت روحی، شرط لازم برای تبرعات بیمار است. با وجود این، دلیلی بر سلامت جسمی، به عنوان شرطی از شرایط صحت تصرفات منجز وجود ندارد. شخص بیمار محجور نیست؛ زیرا فرد بیمار برخلاف کودک، سفیه و دیوانه، به اداره امور خود قادر می‌باشد. لذا صلاحیت هر گونه تصرفی که به خود یا اموالش مربوط می‌شود؛ داراست. هر شخصی، تا آخرین لحظه حیات، مالک اموال خود می‌باشد. بنابراین، حق هر گونه تصرف در آن را دارد و دیگری نمی‌تواند مانع تصرفات او شود یا آزادی عمل او را محدود کند. در نتیجه، اگر شخص بخواهد وقف یا بخششی داشته باشد، به اجازه ورثه نیازی ندارد؛ چراکه توقف تصرفات بر اجازه ورثه، با مالکیت منافات دارد. ورثه در زمان حیات مورث ارث گذار، در اموال او حقی ندارد تا به منظور حمایت از حقوق آنان، به ممنوعیت مورث از تصرفات مازاد بر ثلث حکم نماییم.

ممنوع کردن بیمار از تصرف در اموالش، نوعی حجر است که اصل، بر محدود بودن قلمرو آن است. بنابراین، اصل بر این است که بیماری از اسباب حجر نباشد و اثبات محجور بودن مریض به دلیل نیاز دارد. بقای صلاحیت مالک و نفوذ تصرف او با اصل موافق است و مدعیان محدود بودن بیمار، باید گفته خود را اثبات کنند. از مفاد اخباری که در این زمینه رسیده است نیز، به دشواری می‌توان بر خبرهای مخالف و قواعد عمومی غلبه کرد. پس، باید به قواعد روی آورد و نظر کسانی را که منجزات را از اصل ترکه اخراج کرده‌اند؛ تأیید کرد. علاوه بر این، عموم و اطلاق آیات و روایاتی که بر وجوب التزام به تعهدات دلالت دارد؛ مقتضی نفوذ و اعتبار کامل تصرفات بیمار می‌باشد و در شریعت اسلام، انسان در زمان حیات خود، نسبت به حفظ اموال برای ورثه تعهدی ندارد. به تعبیر دیگر، انسان موظف نیست به منظور تأمین ورثه خود، حتماً ترکه بر جای بگذارد.

منابع

قرآن کریم.

۱. آل بحر العلوم، محمد (۱۴۰۳ق)، بلغه الفقیه، ج ۳، چ چهارم، طهران: مکتبه الصادق.
۲. آل کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۳۶۲)، تحریر المجله، نجف اشرف: المطبعه الحیدریه
۳. ابن ابی جمهور، محمد بن علی (بی تا)، *عوالی اللئالی العزیزه فی الأحادیث*، ج ۲، بی جا: بی نا.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق)، *النقیه*، بیروت، لبنان: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵. ابن زهره حلبی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۷ق)، *غنیه النزوع إلى علمی الاصول و الفروع*، قم: مؤسسه الامام الصادق.
۶. اتاسی، محمد خالد (بی تا)، شرح المجله، ج ۲، پیشاور: مکتبه الحقایه.
۷. اسلامی پناه، علی (۱۳۸۱)، وضعیت حقوقی تصرفات اشخاص بیمار، تهران: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۵۸.
۸. اصفهانی، ابوالحسن (۱۳۹۳ق)، *وسیله النجاه*، ج ۱، قم: مطبعه مهر.
۹. امامی، حسن (۱۳۸۳)، *حقوق مدنی*، ج ۵، تهران: اسلامیه.
۱۰. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۲ق)، *المکاسب*، ج ۹، قم: دارالحکمه.
۱۱. _____ (۱۴۱۵ق)، *الوصایا و الموارث*، قم: مطبعه باقری.
۱۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۲)، *وصیت - ارث*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. حسینی شیرازی، محمد (بی تا)، *ایصال الطالب الی المکاسب*، ج ۵۰، طهران: منشورات الأعلمی.
۱۴. حرعاملی، محمدبن حسن (بی تا)، *وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۱۹، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۵. خمینی، روح الله (۱۳۷۲)، *تحریر الوسیله*، ج ۲، قم: دارالکتب العلمیه.
۱۶. خوبی، ابوالقاسم (۱۳۹۲ق)، *منهاج الصالحین*، ج ۲، طهران: مکتبه لطفی.
۱۷. خوانساری، احمد (۱۳۸۹)، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، ج ۳، تهران: مکتبه الصدوق.

۱۸. روحانی، محمد صادق (بی‌تا)، *فقه الصادق*، ج ۱۶، قم: موسسه دارالکتاب.
۱۹. سیوری، فاضل مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، *التنقیح الرائع لمختصر الشرايع*، ج ۲، قم: مطبعه الخيام.
۲۰. شهیدثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرايع الإسلام*، ج ۶، قم: موسسه المعارف الإسلامی.
۲۱. طباطبایی، علی بن محمدعلی (۱۴۱۹ق)، *ریاض المسائل*، ج ۹، قم: موسسه النشر الإسلامی التابعه الجامعه المدرسین.
۲۲. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۹۰ق)، *الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۳. _____ (۱۴۱۸ق)، *تهذیب الأحكام*، ج ۹، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۴. عاملی غروی، محمدجواد بن محمد (۱۴۱۸ق)، *مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه*، ج ۱۸، بیروت: دارالتراث.
۲۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، *قواعد الأحكام*، ج ۲، قم: موسسه النشر الإسلامی.
۲۶. _____ (۱۴۱۵ق)، *مختلف الشیعه*، ج ۶، قم: موسسه النشر الإسلامی.
۲۷. فیض، علیرضا (۱۳۸۲)، *مبادئ فقه و اصول*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، *وصیت در حقوق مدنی ایران*، تهران: انتشارات ققنوس.
۲۹. _____ (۱۳۷۸)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷)، *الکافی*، ج ۷، تهران: دارالکتب الاسلامی.
۳۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، ج ۲، بیروت: موسسه الوفاء.
۳۲. محقق داماد، مصطفی (۱۳۶۶)، *قواعد فقه*، تهران: اندیشه‌های نو در علوم اسلامی.
۳۳. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۰ق)، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۱۱، قم: موسسه آل البيت الإحياء التراث.
۳۴. مصطفوی، محمدکاظم (۱۴۱۷ق)، *منه قاعده فقهیه*، قم: موسسه النشر الإسلامی.
۳۵. مغنیه، محمد جواد (۱۴۰۲ق)، *الفقه علی المذاهب الخمسه*، ج ۵، بی‌جا: بی‌نا.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق)، *القواعد الفقهیه*، ج ۲، قم: مدرسه الامام امیر المؤمنین (ع).
۳۷. موسوی بجنوردی، محمد حسن (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقهیه*، ج ۶، قم: نشر الهادی.

۳۸. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد (۱۴۱۷ق)، *غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۹. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۸ق)، *رجال النجاشی*، بیروت: دارالأضواء.
۴۰. نجفی، محمدحسن (۱۳۹۷ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام*، ج ۲۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۱. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم (بی تا)، *رساله منجزات مریض*، بی جا: بی نا.

